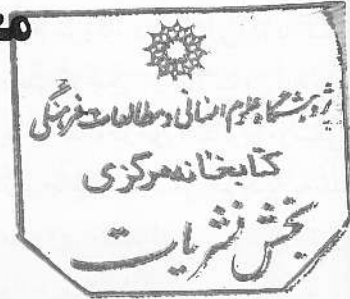


# معرفی استادان خارجی زبان فارسی

## پروفسور اعلاخان افصح زاد



است به بخارای دوم معروف است. بدلیل شرایط حکومت، عموها و خانواده ما را از ده بیرون کردند و ما اجباراً در یک ده کوهستانی ساکن شدیم. در همانجا الفبای عربی را از مادرم یاد گرفتم، در آن موقع الفبای روس و لاتین در مدارس الفبای لاتین را هم یاد گرفتم. کار من کشاورزی و خرمن کوبی بود تا اینکه در مدرسه همان ده نام نویسی کرده و به کلاس سوم و در نیمه همان سال به کلاس چهارم رفتم. کلاس هفت را تمام کردم و از آنجا به مرکز پنج کند که محل تولد استاد رودکی است آمدم. سه سال در آنجا تحصیل کردم بعد خواستم به یکی از مکتبهای عالی به یکی از دانشکده ها بیایم اما بعلتی نتوانستم. بعد به معلمی مشغول شدم. پس از آن مرا به ارتش بردند. با اینکه دستم شکسته بود به خاطر علاقه ای که داشتم تقریباً ۱/۵ سال خدمت کردم که مرا معاف کردند و دوباره معلم شدم. زمانیکه ما در مقطع متوسطه درس می خواندیم. گویا مردم به مکتب شوروی علاقه ای نداشتند و منتظر بودند که یک روز این مکتب سقوط کند برای همین مردم طبقه ما که از علما و فضلا بودند اکثر فرزندانشان درس نمی خواندند. بعدها به دوشنبه آمدم و خواستم در رشته ریاضیات در دانشکده تربیت معلم چون داوطلب کمتری داشت درس بخوانم. اتفاقاً با یکی از فارغ التحصیلان این



● آشنا: آقای دکتر لطفاً در مورد خودتان و تحصیلاتان برای ما صحبت کنید.

□ با تشکر، من اعلاخان افصح زاد هستم، در سال ۱۹۳۵ در روز دهم نوامبر بدنیا آمدم. پدرم و اجداد من همه اهل علم و فقیه و قاضی و مفتی و مدرس بودند. بدلیل تغییر ساختار شوروی، پدرم بعد از ۵ سال تحصیل را رها کرده و به کارهای دهقانی مشغول شد. اما تحصیلاتش را نزد پدر و ملاها و آخوندهای ده به پایان رسانید. در آن زمان صاحبان علم در ده ما زیاد بودند حتی ده وارو که یکی از دهات ناحیه پنج کند

ریاضیات در دانشکده تربیت معلم چون داوطلب کمتری داشت درس بخوانم. اتفاقاً با یکی از فارغ التحصیلان این دانشگاه که بعدها نویسنده شد، آشنا شدم. او هنگامیکه یکی از سروده های خود را می خواند، یک کلمه را غلط خواند من به او گفتم، غلط خواندید. ابتدا بدش آمد اما بعد دید سخن من درست است. گفت تو ادبیات شناس و زبان شناس خوبی می شوی، به این ترتیب به رشته ادبیات روی آوردم. علاقه زیادی هم به مترجمی داشتم و کمی زبان عربی و انگلیسی می دانستم.

#### ● از استادان خودتان بگوئید:

□ ما در دانشگاه معلمهای ورزیده و سخت گیری داشتیم مثل آکادمیسون میرزا یوف، استپان جوادویچ ارزمینف، داداجان تاجیف، استاد حسین زاده و...

از سال ۱۹۶۴ میلادی به تحقیق و آموختن و نشر آثار عبدالرحمن جامی مشغول شدم حدود ۳۰ سال روی جامی کار کرده ام، در ادامه کارم با آثار نظامی گنجوی، حافظ، سعدی شیرازی، رودکی و بسیار افراد دیگر آشنا شدم.

#### ● رابطه شما با شاگردانتان چگونه است؟

□ در چند روزی که شما اینجا بودید (۱۴-۱۹ شهریور ۷۳) من شاگردان خود را به شما معرفی کردم، من آنها را رفیقهای خودم می دانم و آنها مرا استاد می گویند. گاهی حتی شرم دارم که چرا آنها استاد می گویند. چون تفاوتی بین ما نیست مثل برادر هستیم اما آنها از روی احترام می گویند. آنان اشخاص خیلی ورزیده و استادان انستیتو و خادمان پیش بر، یا خادمان ارشد علمی هستند.

#### ● تا حال چه آثاری داشته اید؟

□ تا حالا ۲۸ کتاب و رساله نوشته ام و حدود ۵۰۰ مقاله که در روزنامه ها و مجلات چاپ شده است. تقریباً ۲۰۰ جلد از آثار کلاسیک به حروف کرلیک و بعضاً به حروف فارسی نوشته ام (که در اینجا الفبای نیاکان می گویند) در ادبیات

معاصر بیشتر با تئاتر و درام سروکار دارم. کتابی که به شما دادم (زندگی در صحنه) بخش کوچکی از مقالات من راجع به تئاتر است. در حدود ۸۰ یا ۹۰ مقاله در مورد تئاتر و موسیقی نوشته ام و چند رساله که زیر چاپ هستند. من هم چنین به نقد ادبیات شعرای بزرگ امروزی مشغول هستم مثل آثار استادان، عینی، حسین زاده، جلال اکرام، غنی عبدالله و فیض الله انصاری، و آنها هم مرا به عنوان نقدکننده پذیرفته اند.

در مترجمی شورای عالی تاجیکستان هم کار کرده ام، در حدود ۱۲ تا ۱۵ درام از نویسندگان بزرگ جهانی از جمله، مولیر و از نویسندگان روسی قرن ۱۹ میلادی، استروفسکی و درامهای ازبکی و ترکمنی هم ترجمه کرده ام.

#### ● شما الان در کدام دانشگاه مشغول تدریس هستید؟

□ من مشغول تدریس نیستم در تمام عمر ۲ بار درس دادم. یک دفعه به جای استاد خود آکادمیسون میرزایوف که در سمرقند بیمار و بستری شدند من از روی نوشته هایشان در حدود ۲۵ ساعت در دانشگاه دولتی ازبکستان در شهر سمرقند درس دادم. گاهی هم به عنوان رئیس امتحانات دولتی به دانشگاه رفتم. کار من اصلاً کار تحقیق و نشر است. انستیتوی میراث خطی ما یکسال پیش تأسیس شد. انستیتوی خاورشناسی داشتیم که خیلی مقتدر بود، آن را بهم زدند و گفتند تاجیکستان مستقل شده است نیازی به آموختن امور خاور (شرق) ندارد و باید غرب را بیاموزیم. امانه غرب آموزی شد و نه شرق آموزی! در اینجا بخش متن شناسی و نشر آثار است من این قسمت را سرپرستی می کنم؛ در آنجا یک عده کارمند خوب کار می کنند ما امروزه از خط سرلیک برای متن ها استفاده می کنیم. زیرا مردم تاجیک از خط فارسی کمتر اطلاع دارند. ما آثار نظامی، فردوسی - جامی و... را برای مردم تاجیک تهیه کرده ایم.

اینجا رفیقهای ایرانی هستند که من باکمال میل و با

محبتی گرم و آتشین از آنها استقبال می‌کنم و خود را به عنوان برادر آنها و یک دوست هم‌کیش و هم‌مذهب و هم‌زبان و هم‌دل می‌شناسم. زیرا از سال ۱۹۶۱ میلادی با نشر و تحقیق آثار ایرانیهای معاصر سروکار داشتم. در ۱۹۷۳ مجموعه



شعرای معاصر ایرانی را چاپ کردم. این مجموعه از بهار - استاد نفیسی - شهریار و ایرج میرزا تا شاعران جوان آن روز نادر نادرپور - شیبانی - فروغ فرخ زاد - سیمین بهبانی. اخوان ثالث و... شامل می‌شد.

در سال ۱۹۶۸ یک سمپوزیم شعر فارسی زبانان تاسیس شده بود. در آنجا من چند مقاله نوشتم و از بس در آنجا از سه زبان (فارسی - دری - تاجیکی) نام می‌بردند، من در نوشته‌های خودم یک اصطلاح بکار می‌بردم که زبان یگانه فارسی - دری - تاجیکی و این را چاپ می‌کردند و کسی نمی‌گفت یگانه چه است؟ شاید در یکی از مقالات من باشد

که یگانگی زبان و اسلوب و مکتب شعرای فارسی زبان امروزه تاجیکستان و افغانستان و ایران و هندوستان و پاکستان را در آنجا درج کردم. من از جمله کتابهای درسی، تاریخ ادبیات فارسی تاجیکی از زمان قدیم تا قرن ۱۴، تا کمال خجندی و حافظ شیرازی و عبیدزاکانی را نوشته‌ام و همینطور یک حافظ نامه برای بچه‌ها و شاگردان مکتب. پدرم اصلاً شخصی شعر دوست است و آواز خوبی هم دارند و با دو تار شعرهای زیادی از حافظ، سعدی، هلالی، بیدل، سعید نفیسی و... را با آهنگهای خوب می‌خوانند.

● آقای دکتر شما می‌دانید که الان کلمات و اصطلاحاتی در تاجیکستان بکار می‌رود که در ایران به کار نمی‌رود و همچنین واژه‌هایی در ایران کاربرد دارد که در تاجیکستان معمول نیست. چه راههایی وجود دارد که یک زبان یگانه و واحدی را پیدا کنیم. □ باید بگویم که زبان ما چهار بخش دارد. در دو بخش زبانهای ما هیچ از همدیگر جدایی ندارند که آن زبان شعر و ادبیات شناسی است؛ که زبان سالم و ناب و پخته و سفته عمومی فارسی است که ماهم بدون هیچ تغییری همان را داریم. از هر صد کلمه شاید یکی دو تا کلمه نامفهوم پیدا شود. اما در زبان معاصر، زبان قصه پرداز، مخصوصاً ژورنالیستی، روزنامه نگاری، میان زبان ما و شما تفاوت زیادی است. زیرا اینجا میل مردم به گویش محلی است. مثلاً وقتی من روزنامه‌های محلی را می‌خوانم بیشتر گویش تهران را دارد. اما وقتی روزنامه‌های مشهد یا اصفهان را می‌خوانم آنها هم تحت تأثیر گویش محلی است. من گمان می‌کنم که زبان ادبی عمومی باید داشته باشیم. زیرا کسانی بوده‌اند که با لهجه نوشتند خصوصاً مردم صوفی مشرب مانند عبدالله انصاری و باباطاهر که پسند عمومی نشد. اما استاد رودکی و فردوسی به زبان عمومی نوشتند و برای همه مردم ایرانی نژاد مفهوم است. برای همین، یک وقت کوششی بود که یک آکادمیسیون یا مرکز علمی یا مرکز پژوهشی تاسیس کرده شود

که در آنجا هم نمایندگان ایران و هم نمایندگان تاجیکستان و افغانستان وارد شوند و اینها با صلاحدید خود از سنت نیاکان، از تمام کلمه های ناب فارسی استفاده کنند و یک زمان ایرانیها خیلی میخواستند که زبانشان را فارسی ناب گردانند. از کلماتی استفاده می کردند که بعضاً خودشان هم نمی فهمیدند و از تمام کلمات عربی دوری می جستند. اما دیدند که نمی شود. زبان حاضر هم در تاجیکستان و هم در افغانستان و هم در روزنامه نگاری بسیار آلوده زبان عربی است. آنهم کلمات عربی که خود عربها هم از آنها استفاده نمی کنند اما ما استفاده می کنیم و نیاکان ما در کتابهایشان، عربی هایی که کاملاً هضم شده و کاملاً فارسی شده را استفاده می کردند. مثلاً همین الان اگر به اطرافمان نگاه کنیم، نیمی از کلماتش به زبان عربی است. که اینها هضم شده است و شاید خود عربها هم نمی دانند که این کلمات عربی است. به گمان من حتماً باید یک پژوهشگاه یا یک مرکز آموزش زبان باشد و به طور هماهنگ و مرتب کار کند.

ما وقتی در ایران بودیم دیدیم که چند نفر از آقایان یک موسسه آموزشی زبان فارسی تاسیس کرده اند و به روش خودشان کار می کنند اما نامرتب است علما و فضلا و نویسندگان و شاعران و اهل دانش باید این مسئله را پیگیری کنند چون این کار، کار عامه یا عوام الناس یا حکومتها نیست کار دانشمندان است. اگر اینجور شود به نظر من خیلی خوب می شود.

● تبادل دانشجو یا به قول شما تبدیل دانشجو چه تأثیری می تواند داشته باشد؟

□ خیلی تأثیر می تواند داشته باشد. اول اینکه اگر شخص زنده از اینجا به آنجا رود یا برعکس، خود این آمدن و رفتنها، در تلفظ و گفتگو ما را مجبور می کند که کمی از گویش های امروزی محلی دست بکشیم. مثلاً نوشته می شود «آمده» اما

شما می گوئید «آمده» یا مثلاً ما می گوئیم «لاله» شما می گوئید «لاله» یا این چیزهایی است که در کتابها نیست چون کار مردم است که به کدام لهجه حرف می زنند اما وظیفه نویسنده هاست که این هرج و مرج ها را در زبان راه ندهند. ما وقتی فارسی می نویسیم شما به طرز خودتان تلفظ می کنید و ما هم به طرز خودمان. اما وقتی روسی یا خط دیگری می نویسیم زبانهای ما خیلی بیگانه می شود. برای همین حتماً یک معیار عمومی لازم است.

● رفت و آمد عموم مردم چه تأثیری می تواند داشته باشد؟

□ ما مثالی داریم که می گوید «شنیدن کی بود مانند دیدن» یا «یک دیدن و صد شنیدن» و قتیکه انسان می بیند بی واسطه همدیگر را لمس می کنند و به این وسیله دید آدم نزدیک می شود البته وقتی دید نزدیک می شود زبان هم باید نزدیک شود.

● با تشکر از آقای دکتر افصح زاد